

۹  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

# جواب دکتور فورال در کتور فورال

﴿ ملاحظه ﴾

جواب دکتور فورال حسب الامر مبارک نوشته شده  
(وباسم فانی ارسال گردیده تا که چاپ و نشر شود)  
بنام بنده فانی

بسم الله الرحمن الرحيم

انگري

(با کمال سعی در تصحيح قيام بچاپ و نشر آن نموده)

﴿المان بلادن﴾

﴿جناب پروفیسر محترم دکتور فورال معظم﴾

(علیه بہاء اللہ الابہی)

محولہ

ای شخص محترم مفتون حقیقت \* نامہ شما کہ ۲۸ جولای  
۱۹۲۱ مؤرخ بود رسید \* مضامین خوشی داشت و دلائل بر آن  
بود کہ الحمد للہ هنوز جوانی و نحری حقیقت مینائی \* قوای  
فکر بہ شدید است و اکتشافات عقلیہ پدید \* نامہ ٹیکہ بدکتور  
فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعددہ او منتشر است \* و جمیع  
میدانند کہ در سنہ ۱۹۱۰ مرقوم کردیدہ \* و از این نامہ گذشتہ  
نامہ های متعددہ باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریدہ  
کلیہ سانفرانسیسکو نیز اشارہ فی باین مسائل کردیدہ \*  
تاریخ ان جریدہ مسموم و مملوم \* و همچنین ستایش فلاسفہ وسیع  
النظر در نطقی کہ در کلیہ دادہ شد در نہایت بلاغت \* لہذا یک  
نسخہ از آن جریدہ در جوف این مکتوب ارسال میشود \*  
تالیف آنجناب البتہ مفید است لہذا اگر چنانچہ مطبوع است  
از ہر یک نسخہ فی از برای ما ارسال دارید \*

مقصد از طبیعیونی که عقائدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزبی از طبیعیونی تنك نظر محسوس پرست است که بحواس خمسہ مقید و میزان ادراک نزدشان میزان حس است که محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معلوم و یا مشبوه دانند حتی وجود الوهیت را بکلی مطنون نکرند \* مراد جمیع فلاسفه عموماً نیست همانست که مرقوم نموده ئی مقصود تنك نظران طبیعیونند \* اما فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایشند زیرا خدمات فائده بعالم انسانی نموده اند \* و همچنین فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده اند \*

ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه وسیع النظر را ستایش مینمائیم \* در روزنامه کلیه سانفرانسیسکو دقت نمائید تا حقیقت آشکار گردد \*

اما قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شعاع که از خصائص افتابست \* اشعه افتاب در نجد است و لکن نفس افتاب باقی و برقرار \*

ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزايد و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل گردد و لکن روح بر حالت واحده است و عقل ظهورش متوط بسلامت جسم است \* جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بآن نه \* عقل بقوه روح ادراک

و تصور و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد است \* عقل بواسطه  
 حسوسات ادراک معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر  
 محدوده دارد \* عقل در دایره محدود است و روح غیر محدود \*  
 عقل ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره  
 و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنانکه  
 ملاحظه مینماید که در حالت یقظه و حالت خواب سیر و حرکت  
 دارد شاید در عالم رؤیا حل مسئله فی از مسائل غامضه مینماید که  
 در زمان بیداری مجهول بود \* عقل بتعطیل حواس خمس از ادراک  
 باز میماند و در حالت جنین و طفولیت عقل بکلی مفقود لکن  
 روح در نهایت قوت \*

باری دلایل بسیار است که بنقدان عقل قوه روح موجود  
 فقط روح را مراتب و مقاماتی \* روح جمادی و مسلم است که جماد  
 روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد  
 طبیبیون نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات  
 دارند چنانکه در قرآن میفرماید کل شیء حی \* و در عالم نبات نیز قوه  
 نایه و آن قوه نامیه روح است \* و در عالم حیوان قوه حساسه  
 است ولی در عالم انسان قوه محیطه است و در جمیع مراتب گذشته  
 عقل مفقود و لکن روح را ظهور و بروز \* قوه حساسه ادراک  
 روح نماید و لکن قوه عاقله استدلال بر وجود آن نماید \*  
 و همچنین عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر مرئی نماید

که محیط بر کائنات است و در هر رتبه فی ازم مراتب ظهور و بروز  
 دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانکه رتبهٔ جماد ادراک  
 حقیقت نبات و کمال نباتی را نماید و نبات ادراک حقیقت حیوانی را  
 نتواند و حیوان ادراک حقیقت کاشفهٔ انسان که محیط بر سایر  
 اشیاست نتواند • حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین و نوامیس  
 طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوهٔ کاشفه ایست که محیط  
 بر طبیعت است که قوانین طبیعت را درم شکند • مثلاً جمیع  
 جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعتند • این افتاب باین عظمت  
 چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت  
 سرمونی تجاوز نتواند • و همچنین سایر کائنات از جماد و نبات  
 و حیوان هیچیک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند بلکه کل  
 اسیر طبیعتند • ولی انسان هر چند جسمش اسیر طبیعت  
 و لکن روح و عقاش آزاد و حاکم بر طبیعت •

ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذی روح متحرک  
 خاک است اما روح و عقل انسان قانون طبیعت را میشکند  
 مرغ میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا بکمال  
 سرعت میتازد و چون ماهی در قعر دریا میرود و اکتشافات  
 بخریه میکند • و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است  
 و همچنین قوهٔ کهربائی این قوهٔ سرکش عاصی که کوه را میشکافد  
 انسان این قوه را درز جاجه حبس مینماید و این خرق قانون

طبیعت است \* و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم  
 طبیعت باید مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را  
 کشف نماید و از چیز غیب بجز شهود می آرد \* و این نیز خرق  
 قانون طبیعت است \* و همچنین خواص اشیا از اسرار  
 طبیعت است انسان او را کشف مینماید \* و همچنین وقایع ماضیه  
 که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید \*  
 و همچنین وقایع آتیه را انسان با استدلال کشف مینماید \* و حال  
 آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخبره و مکشفه بقانون  
 طبیعت محصور در مسافتات قریبه است و حال آنکه انسان بان  
 قوه معنویه که کاشف حقایق اشیا است از شرق بغرب مخبره  
 مینماید \* این نیز خرق قانون طبیعت است \* و همچنین بقانون  
 طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آئینه ثابت  
 میکند و این خرق قانون طبیعت است \* دقت نمائید که جمیع  
 علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کل از اسرار  
 طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوت  
 کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از چیز  
 غیب بجز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است \*  
 خلاصه آن قوه معنویه انسان که غیر مرئیست تیغ را از دست  
 طبیعت میکبرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود  
 نهایت عظمت از این کمالات محروم \* انسان را قوه اراده و شعور

موجود و لکن طبیعت از ان محروم \* طبیعت مجبورا است  
و انسان مختار و طبیعت بی شعور است و انسان با شعور طبیعت  
از حوادث ماضیه بی خبر و انسان با خبر طبیعت از وقایع آتیه  
جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم \* طبیعت از خود خبر ندارد  
و انسان از هر چیز با خبر \*

اگر نفسی تخمیر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است  
و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه‌ئی از عالم طبیعت است  
پس طبیعت واجد این کمالاتست نه فاقد \* در جواب گوئیم که  
جزء تابع کل است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد  
که کل از ان محروم باشد و طبیعت عبارت از خواص و روابط  
ضروریه است که منبث از حقایق اشیا است و این حقایق کائنات  
هر چند در نهایت اختلاف است ولی در غایت ارتباط و این حقایق  
مختلفه را جهت جامعه‌ئی لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد  
مثلا ارکان و اعضا و اجزا و عناصر انسان در نهایت اختلاف است  
ولی جهت جامعه‌ئی که ان تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را  
بیکدیگر ربط میدهد که منتظما تماون و تماضد حاصل گردد  
و حرکت کل اعضا در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای  
وجود است حصول یابد \* اما جسم انسان از ان جهت جامعه  
بکلی بی خبر و حال آنکه باراده او منتظما وظیفه خود را ایفا  
مینماید \*

اما فلاسفه بر دو قسمند از جمله سقراط حکیم که معتقد  
 بوحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود چون رأیش  
 مخالف آراء عوام تنگ نظران بود لهذا آن حکیم ربانی را مسموم  
 نمودند و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل دانا چون در این  
 کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون  
 اعظم نامتناهی منتهی بعالم جماد شد و نتیجه عالم جماد بعالم نبات  
 کشت و نتیجه عالم نبات عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم  
 انسان \* این کون نامتناهی باین عظمت و جلال نهایت نتیجه اش  
 انسان شد و انسان ایامی چند در این نشئه انسانی بمن و آلام  
 نامتناهی معذب و بعد متلاشی بی اثر و عمر کشت \* اگر اینست  
 یقین است که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان  
 و لغو و بیهوده شده نه نتیجه و نه ثمری و نه بقا و نه اثری عبارت  
 از هذیان میگرد \* پس یقین کردند که چنین نیست این کارخانه  
 پر عظمت باین شوکت محیر العقول و باین کمالات نامتناهی عاقبت  
 منتهی باین هذیان نخواهد کشت \* پس البته يك نشئه دیگر  
 محقق است چنانکه نشئه عالم نبات از نشئه عالم انسانی  
 بی خبر است مانیز از ان نشئه کبری که بعد از نشئه انسانیت  
 بی اطلاع هستیم ولی عدم اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست  
 چنانکه عالم جماد از عالم انسان بکلی بی خبر و مستحیل الادراک  
 ولی عدم ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلائل قاطمه متعدده



موجود که این جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نکرده •

اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی مجرد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن • و همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است • جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کشف حقایق اشیاست بی خبر است ولی انسان از جمیع این مراتب با خبر هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بی خبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و انکشافات وجدانیه معتقد بحضرت الوهیت میگردد و کشف فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت الوهیت غیر مرئی است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئی مینماید ولی آن حقیقت کماهی هی مجهول النعت است • مثلاً ماده اثیری موجود ولی حقیقتش مجهول و باثارش محتوم حرارت و ضیاء

و که با توجهات اوست از این توجهات وجود ماده<sup>\*</sup> اثریه اثبات  
 می‌کردد \* ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجود  
 الوهیت گردیم \* مثلاً ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت  
 از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر  
 زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در  
 ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائی تحقق یافته و کائنات  
 نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی \*

و ترکیب محصور در سه قسم است لارابع له \* ترکیب تصادفی  
 و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی \* اما ترکیب عناصر کائنات  
 یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق نیابد  
 و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آنست که از ترکیب  
 از لوازم ضروریه اجزاء مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیء  
 انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاست و حرارت که سبب  
 توسع عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتابست \* در این  
 صورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائی  
 انفکاک نیابد \* شق ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادیست که يك  
 قوه غیر مرئیةئی که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب  
 این عناصر است و از هر ترکیبی کائی موجود شده است اما صفات  
 و کالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن  
 حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود

در حیز شهود است نه کالات حقیقی ان حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست \* مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمال است گوئیم که ان قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البته جاهل نیست پس میگوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است \* مقصود اینست که این نعوت و کالاتی که از برای انحقیقت کلیه می شماریم مجرد بجهت سبب نقایص است نه ثبوت کالاتی که در حیز ادراک انسانست لهذا میگوئیم که مجهول النعت است \*

باری انحقیقت کلیه باجمیع نعوت و اوصافش که می شماریم مقدس و منزله از عقول و ادراکاتست ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه مینمائیم که حرکت و متحرك بدون محرك مستحیل است و معالول بدون علت ممنوع و محال و هر کائی از کائنات در تحت تاثیر مؤثرات عدیده تکون یافته و مستمر است. مورد انفعالند و ان مؤثرات نیز بتاثير مؤثراتی دیگر تحقق یابد مثلاً نبات بفیض ابر نیسانی تحقق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقق یابد و ان مؤثرات نیز در تحت تاثیر مؤثرات دیگر مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر آبی که باصطلاح فلاسفه این ایام اکسیجن و هیدرجن نشو

و نماند یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع \* امانت  
 این دو ماده در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد \* و همچنین سائر  
 کائنات از مؤثرات و متأثرات این تسلسل یابد و بطلان تسلسل  
 واضح و مبرهن \* پس لابد این مؤثرات و متأثرات منتهی بحی قدیر  
 گردد که غنی مطلق و مقدس از مؤثر است و ان حقیقت کلیه غیر  
 محسوسه و غیر مرئی است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه  
 محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علت \* و چون دقت کنیم  
 ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکروب صغیر است که در میوه‌ی  
 موجود آن میوه از شکوفه تحقق یافته و شکوفه از شجری نابت  
 شده و شجر از ماده سیالیه نشو و نما نموده و آن ماده سیالیه از خاک  
 و آب تحقق یافته حالا چگونه این میکروب صغیر میتواند ادراک  
 حقایق آن بوستان نماید و بی‌اغیان پی برد و حقیقت آن باغبان را  
 ادراک کند \* این واضح است که مستحیل است \* ولی این  
 میکروب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ و بوستان  
 و این شجره و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقق  
 نیابد \* و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون  
 نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقق نیافته \* و همچنین قوای  
 غیر مرئی در حیز امکان موجود \* از جمله قوه اثیری چنانچه  
 گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئی است \* ولی از آثارش  
 یعنی موجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوه کهربائی ظاهر

و آشکار شود \* همچنین قوه نامیه و قوه حساسه و قوه عاقله  
 و قوه متفکره و قوه حافظه و قوه واهمه و قوه کاشفه این قوای  
 معنویه کل غیر مرنی و غیر محسوس ولی باآثار واضح و آشکار \*  
 و اما قوه غیر محدوده نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود  
 است زیرا محدود البته بغیر محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز  
 دلیل بر وجود قدر تست و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس  
 فقر دلیل بر وجود غنا \* اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی  
 نبود جهلی نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت  
 دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است \* اما طبیعت عبارت  
 از خواص و روابط ضروریه است که منبث از حقایق اشیا است  
 و این حقایق غیر متناهی هر چند در نهایت اختلاف است و از  
 جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط \* و چون نظر را وسعت  
 دهی و بدقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم  
 ضروریه سائر حقایق است \* پس ارتباط و ائتلاف این حقایق  
 مختلفه نامتناهی را جهت جامه‌ای لازم ناهر جزئی از اجزای  
 کائنات و وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید \* مثلا در انسان  
 ملاحظه کن و از جزء باید استدلال بکل کرد این اعضا و اجزای  
 مختلفه هیکل انسانی ملاحظه کنید که چه قدر ارتباط  
 و ائتلاف یکدیگر دارند هر جزئی از لوازم ضروریه سایر اجزا  
 است و وظیفه مستقله دارد ولی جهت جامه که آن عقل است

جميع را ييكد بگر چنان ارتباط ميدهد كه وظيفه خود را  
 منتظما ايقامينابند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل ميكردد  
 و حركت جميع در تحت قوانيني است كه از لوازم وجوديه است  
 اكر در ان جهت جامعه كه مدبر اين اجزا است خلل و فتوري  
 حاصل شود شبهه نيست كه اعضا و اجزاء منتظما از ايفاي وظائف  
 خوایش محروم مانند و هر چند ان قوه جامعه هيكل انسان  
 محسوس و مرئي نيست و حقيقتش مجهول لکن من حيث  
 الآثار بجمال قوت ظاهر و باهر \* پس ثابت و واضح شد كه اين  
 كائنات نامتناهي در جهان باين عظمت هريك در ايفاي وظيفه  
 خوایش وقتي موفق گر دند كه در تحت اداره حقيقت كليهي  
 باشند تا اين جهان انتظام يابد \* مثلاً تفاعل و تعاضد و تعاون بين  
 اجزای مركبه وجود انسان مشهود و قابل انكار نيست ولي  
 اين كفايت نكند بلكه جهت جامعه اي لازم دارد كه مدير  
 و مدبر اين اجزا است تا اين اجزای مركبه با تعاون و تعاضد و تفاعل  
 و ظايف لازمه خویش را در نهايت انتظام مجري دارند و شما الحمد  
 لله واقفيد كه در بين جميع كائنات چه كلي و چه جزئي تفاعل و تعاضد  
 مشهود و مثبت است \* اما در بين كائنات عظيمه تفاعل مثل  
 آفتاب آشكار است و بين كائنات جزئيه هر چند تفاعل مجهول  
 ولي جزء قياس بکل كرد پس جميع اين تفاعلهامرتبط بقوم  
 محيطي هي كه محور و مركز و مصدر و محرك اين تفاعلهاست

مثلا چنانکه گفتیم تعاون و تعاضد در بین اجزای هیکل انسان  
 مقرر و این اعضا و اجزا خدمت بمعوم اعضا و اجزای نماید. مثلا  
 دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور معاونت بجمیع اعضا  
 و اجزا مینماید ولی جمیع این تفاعلها مرتبط بیک قوه غیر مرئیة  
 محیطه است که این تفاعلها منتظما حصول مییابد و آن قوه  
 ممنویه انسانست که عبارت از روح و عقل است و غیر مرئی  
 و همچنین در معامل و کارخانه ها ملاحظه نمائید که تفاعل بین جمیع  
 آلات و ادوات است و بهم مرتبط ولی جمیع این روابط و تفاعل  
 مرتبط بقوه عمومیه می که محرك و محور و مصدر این تفاعلهاست  
 و آن قوه بخار یا مهارت استاد است \* پس معلوم و محقق شد که  
 تفاعل و تعاضد و ارتباط بین کائنات در تحت اداره و اراده یک  
 قوه محرکه ایست که مصدر و محرك و محور تفاعل بین کائنات است  
 و همچنین هر ترتیب و ترکیب که مرتب و منظم نیست آنرا  
 ترکیب تصادفی گوئیم اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتب است  
 و در ارتباط با یکدیگر بیکر نهایت کمال است یعنی هر جزئی در  
 موقع واقع و از لوازم ضروریة سایر اشیا است گوئیم این ترکیب  
 از اراده و شعور ترتیب و ترکیب شده است البته این کائنات غیر  
 متناهی و ترکیب این عناصر منفرد که منحل بصورت نا متناهی  
 شده از حقیقتی صادر گشته که فاقد الشعور و مسلوب الاراده  
 نیست این در نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست

ولی مقصود این نیست که از حقیقت کلیه را یا صفات او را  
 ما ادراك نموده ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچ يك  
 ادراك ننموده ایم ولی میگوئیم این کائنات نا متناهی و روابط  
 ضروریه و این ترکیب تام مکمل لا بد از مصدری صادر که  
 فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نا متناهی که بصور  
 نامتناهی منحل شده مبنی بر حکمت کلیه است این قضیه قابل  
 الانکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و الحاد و انکار معانی  
 واضحه اشکار بر خیزد و حکم آیه مبارکه (صم بکم عمی فهم لا  
 یرجعون) پیدا کند \*

و اما مسئله اینکه قوای عقایه و روح انسان یکی است  
 قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر قوه متخیله و نظیر قوه  
 متفکره و قوه مدرکه که از خصائص حقیقت انسانست مثل  
 شمع افتاب که از خصائص افتابست و همیکل انسانی مانند  
 آئینه است و روح مانند افتاب و قوای عقلیه مانند شمع که از  
 فیوضات افتابست و شمع از آئینه شاید منقطع گردد و قابل  
 انفکاک است ولی شمع از افتاب انفکاک ندارد \*

باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ما وراء  
 الطبیعه است و فی الحقیقه ما وراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه  
 بنبات حقیقت انسانی و قوه سمع و بصر ما وراء الطبیعه است  
 و ادراك حقیقت انسان و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات



مستحیل است \* و همچنین از برای بشر ادراک حقیقت الوهیت  
 و حقیقت نشئه حیات بعد از موت مُتَمَنَع و مستحیل \* اما فیوضات  
 حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات  
 الهیه که من جمله روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت  
 این انتهای ادراکات عالم انسانیست چنانچه از پیش گذشت \* این  
 اوصاف و کمالاتی که از برای حقیقت الوهیت میسریم این را از  
 وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم نه اینکه بحقیقت و کمالات  
 الهیه پی برده ایم \* اینکه میگوئیم حقیقت الوهیت مدرك  
 و مختار است نه اینست که اراده و اختیار الوهیت را کشف  
 نموده ایم بلکه این را از فیوضات الوهیت که در حقائق اشیا  
 جاوه نموده است اقتباس نموده ایم \*

اما مسائل اجتماعیة مایعنی تعالیم حضرت بهاء الله که پنجاه  
 سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود  
 است که نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی مستحیل  
 و ممتنع و محال و هر فرقه بی از عالم انسانی نهایت آمال خویش را  
 در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند \* این تعالیم مانند  
 شجره یست که میوه جمیع اشجار در او موجود بنحو اکمل \* مثلا  
 فیلسوفها مسائل اجتماعی را بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده  
 مینمایند \* و همچنین مسائل حکیمه بنحو اشرف که مقارن  
 حقیقت است \* و همچنین اهل ادیان حقیقت دین را در این

تعالمی آسمانی مشهور دامی بینند که بآدله قاطمه و حجت واضحه اثبات  
مینمایند که حقیقت علاج حقیقی علنی و امراض هیئت عمومی عالم  
انسانیت \* اگر این تعالم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی عموم  
انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه حجت یابد \*  
و همچنین مسئله اقتصادبها فی نهایت آرزوی عمال و منتهی مقصد  
احزاب اقتصاد است \*

بالاختصار جمیع احزاب را برده و نصیبی از تعالم بهاء الله  
چون این تعالم در کنائس در مساجد در سایر معابد ملل اختری  
حتی بوزه نیا و کونفیشیوزیها و کلوب احزابها حتی مادیون اعلان  
کرد کل اعتراف نمایند که این تعالم سبب حیاة جدیدی از برای  
عالم انسانیت و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی \* ابد  
نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرد اسماع بطرب اید و اذعان باعمیت  
این تعالم نماید و گوید هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین  
در آخر قول این چند کلمه مرقوم میشود و این از برای کل  
حجت و برهان قاطع است \* تفکر در ان فرمائید که قوه  
اراده هر پادشاه مستغنی در ایام حیاتش نافذ است \* و همچنین  
قوه اراده هر فیلسوفی در چند نفر از تلامیذ در ایام حیاتش  
مؤثر \* اما قوه روح القدس که در حقایق انبیا ظاهر و باهر است  
قوه اراده انبیا بدرجه فی که هزاران سال در یک ملت عظیمه  
نافذ و تأسیس خاق جدید مینماید \* و عالم انسانی را از عالم سابق

بما لم دیکر نقل مینماید \* ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه  
خارق العاده است \* و برهان کافی بر حقیقت انبیاء

و حجت بالغه بر قوت وحی است

وعلیک البهاء الأبهی

حیفا ۲۱ سبتمبر ۱۹۲۱

﴿ عبد البها عباس ﴾